

باسمه تعالی

- ۱..... الثالث من المطهرات: الشمس.....
- ۱..... روایت سوم:
- ۲..... تقریب اول:
- ۲..... مناقشه به دو اشکال:
- ۲..... اشکال اول: صغروی.....
- ۳..... اشکال دوم: کبروی.....
- ۴..... تقریب دوم:
- ۴..... مناقشه:
- ۴..... اشکال اول:
- ۵..... اشکال دوم:

موضوع: طهارت (مطهریت شمس/بررسی روایات دال بر اصل مطهریت شمس)

نکته: برای سهولت در مطالعه‌ی تقریرات، تمامی کروش‌ها ([]) از فایل منتشر شده (PDF) حذف شده‌اند؛
لکن جهت نشان دادن تفاوت متن اصلی با متنی که ما ویرایش کرده‌ایم، کروش‌ها در فایل اصلی باقی هستند.

الثالث من المطهرات: الشمس

روایت سوم:

۴۱۵۰-۵-۱ و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ^۲ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَقَدْ طَهَّرَ^۳.

^۱ (۶) - التهذيب ۱- ۲۷۳- ۸۰۴، و الاستبصار ۱- ۱۹۳- ۶۷۷.

^۲ (۷) - فی نسخة - عثمان بن عبد الله عن أبي بكر.

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

در این روایت دارد که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: کل ما اشرقت علیه الشمس فهو طاهر؛ هر شیئی که خورشید بر او بتابد، پاک است. معنایش این است که اگر پاک بوده که پاک است، اگر هم نجس باشد، پاک می‌شود. این روایت، به دو شکل از ابوبکر حضرمی نقل شده یکی به نحو اطلاق که الان خواندیم و دیگری به شیوهی عموم:

۴-۶-۲۱۵۱ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كُلُّ مَا أَشْرَقَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فَهُوَ طَاهِرٌ.^۵

دلالت این روایت، خوب است و [مشکل این روایت، فقط از جهت سندی است.] در سند این روایت دو نفر هستند که توثیقی ندارند. یکی عثمان بن عبد الله^۶ و دیگری ابوبکر حضرمی. [روایت،] در دلالت مشکلی ندارد فقط سندا مشکل دارد، منتها به لحاظ فقهی اگر یک روایت سندش خوب نباشد [لکن این قبیل روایات،] مویدات خوبی هستند که وقتی تجمیع شوند و تعدادشان زیاد شود [و] به [حد] استفاضه^۷ برسد، خود آن جمیع در سیره‌ی عقلاء حجت می‌باشد.

[فقهائی] که خواسته اند اعتبار این روایت را درست کنند، برای اعتبار بخشی به این حدیث، دو تقریب را دارند:

تقریب اول:

مشهور به این روایت عمل کرده اند. سابقا گفتیم مطهریت ارض، از مشهورات بین فقهاء است و کلامی گویند خبری که مشهور به آن عمل کنند حجت است، یعنی عمل شهرت، جابر ضعف سند است، یعنی خبر ضعیف در سیره‌ی عقلاء وقتی مشهور به آن خبر عمل کنند آن هم حجت است.

اگر خبری تقه باشد و در عین حال مستفیض باشد از دو لحاظ حجت است، هم به لحاظ این که خبر تقه است و هم به لحاظ اینکه استفاضه دارد.

مناقشه به دو اشکال:

اشکال اول: صغروی

^۴ (۱) - التهذیب ۲ - ۳۷۷ - ۱۵۷۲.

^۵ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۶ در وسائل، عثمان بن عبدالمملک نوشته شده اما در هامش نوشته شده در نسخه، عثمان بن عبدالله است و ظاهر هم همین است که عثمان بن عبدالله باشد.

^۷ [مستفیضه] یعنی روایتی که حداقل به سه نقل به ما برسد.

این که گفته شده است خبر ضعیفی که مشهور به آن عمل کرده باشند در سیره حجت است، در جایی است که مستند مشهور در فتوا، این خبر باشد اما اگر مشهور فتوایی دهند که با مضمون خبر یکی است، معنایش این نمی باشد که مشهور به آن عمل کرده اند، [بلکه] شاید مستند مشهور، روایات [دیگر]ی باشد که سند دارد.

مثلاً مقدار کر ۲۷ وجب است؛ در این مسئله در صورتی که ما دو مجتهد [-یکی اعلم و دیگری مفضول-] داشته باشیم و هر دو یک فتوا بدهند که کر، ۲۷ وجب است، فقها گفته اند از [بین دو فتوای] اعلم و مفضول [به هر کدام که بخواهید] می توانید عمل کنید. چرا که تقلید، انحلالی است یعنی در هر عمل، مکلف باید از مجتهد تقلید کند. [یعنی هر عملی تقلید خودش را دارد.] اگر یک مجتهد و [یک] غیر مجتهد، هر دو یک نظر داشته باشند، دیگر نمی توانید [به نظر] غیر مجتهد عمل کنید. پس فرق است بین اعلم و مفضول و بین مجتهد و غیر مجتهد. با اینکه مضموناً یکی می باشد نظرشان، اما یکی کلامش حجت است و یکی حجت نمی باشد.

یا اگر دو نفر گفته اند که این ماء، طاهر است که یکی [از این دو نفر]، ثقه و یکی غیر ثقه [است]؛ اگر به قول غیر ثقه استناد کردیم و [آن آب را] شرب کردیم و [در واقع] نجس بود، معذور نمی باشیم. در ما نحن فیه هم مضمون این روایت با فتوای فقها یکی است اما معنایش این نمی باشد که این روایت نیز حجت است و فقها به این عمل کرده اند.

اشکال دوم: کبروی

اینکه مشهور، اعراض یا عمل کرده باشند [آیا کبرویاً] این [عمل به روایت]، جابر ضعف سند می باشد یا خیر؟ یکدفعه می دانیم مشهور به این روایت عمل کرده اند - یعنی از اشکال اول رفع ید کردیم - اما ما نمی دانیم جهت عمل مشهور چه می باشد؛ احتمال می دهیم که قرائن بر صدقی بوده است که بواسطه ی آن، به خبر غیر ثقه عمل کرده اند - که آن قرائن ممکن بود برای ما هم قابل قبول بوده باشد یا خیر -.

اما یکبار می دانیم که عمل اینها بخاطر این بوده است که وثاقت این راوی برای آنها مطمئن به است یعنی از باب این که زید را ثقه می دانسته اند به آن [روایت منقول از زید] عمل می کرده اند؛ [در اینجا سوال این است] که: آیا این اطمینان به وثاقت اینها برای ما حجت است یا خیر؟

دو نظر است که در تقریب دوم بیان خواهد شد اما ما قبول نکردیم؛ یعنی [به نظر ما] اعتقاد [یک مجتهد] به وثاقت [فلان راوی] برای [مجتهد] دیگر حجت نمی باشد. ما یک اعتقاد به وثاقت داریم و یک شهادت. شهادت معتبر است اما اعتقاد به وثاقت معتبر نمی باشد.

تقریب دوم:

گفته اند این روایت را اجلاء و بزرگان نقلش کرده اند مثل مرحوم مفید و احمد بن محمد بن عیسی و صدوق و کلا علماء قمیین این روایت را نقل کرده اند. گفته اند که وقتی اجلاء، روایتی را نقل می کنند، حجت است و نمی شود [و امکان ندارد که اجلاء،] روایت غیر حجت را نقل کنند. مثلاً قمیین، [جناب] برقی را از قم بیرون کرده اند چرا که از ضعفاء نقل روایت می کرده است، این مشخص می کند که نقل از ضعفاء قبیح بوده است که شخص جلیلی مثل برقی را بیرون کرده اند.

مناقشه:

این تقریب دو اشکال دارد:

اشکال اول:

اگر یک کسی از اجلاء روایتی را نقل کند که راوی آن ضعیف باشد، نهایت احتمالش است که این روایت، در نظر او صحیح بوده است نه اینکه راوی ثقه بوده است. ممکن است قرائنی برای او بوده که [چنین] اطمینان به این روایت داشته که از امام (علیه السلام) رسیده است؛ چرا که خبر غیر ثقه، نه اینکه مخالف با واقع است و [چنین باشد که فرد ضعیف و غیر ثقه،] مقید به دروغ گفتن می باشد، خیر، [بلکه همین مقدار درباره‌ی فرد ضعیف، ثابت است که وی] مقید به راست گفتن نمی باشد لذا ممکن است که [در واقع] روایت او درست باشد.

[اگر گفته شود که:] این [قاعدہ - یعنی دلالت نکردن روایت اجلاء از یک شخص بر وثاقتش -، تنها] در یک روایت است اما اگر [یکی از اجلاء،] از یک نفر، ده روایت را نقل کند، این نشان دهنده این است که فلانی ثقه است [پاسخ می دهیم که:] خوب معلوم نمی باشد که آن قرائن برای ما هم مفید اطمینان باشد و [باید به این نکته‌ی مهم توجه شود که:] استشادات اهل خبره در امور حدسی حجت است اما در امور حسیه - مانند ما نحن فیه -، استشادات اهل خبره و اخبار حدسی حجت

نمی‌باشد. [زیرا در امور حدسیه، فقط] این شخص حدس زده است که [این روایت] از امام نقل شده است اما خودش که نزد امام نبوده است [پس حدس وی، جای حس و شهادت را نمی‌گیرد و برای ما معتبر نیست].

اشکال دوم:

برخی‌ها گفته‌اند که اگر شخصی از اجلاء، از یک نفر نقل کرد، کشف می‌کنیم که اعتقاد به وثاقتش داشته. ما که افراد عادی هستیم، از ضعیف نقل نمی‌کنیم چه رسد به انسان جلیل. لذا که اگر ما روایتی را در نسخه‌ای دیدیم که [نزد ما] معتبر نیست، حتماً مقیدیم آن را ذکر کنیم و می‌گوییم: بلی؛ این روایت رسیده است لکن در نسخه‌ی غیر معتبر؛ به طریق غیر معتبر. ما از اشخاص غیر ثقه احتیاط می‌کنیم چه رسد به اجلائی مثل شیخ مفید. چطور می‌شود که این اجلاء از مثل ابی بکر حضرمی نقل کنند بدون آن که اعتقاد به وثاقتش داشته باشند؟ پس این اجلاء اطمینان دارند که این اشخاص [، یعنی ابی بکر حضرمی و عثمان بن عبدالله]، معتبر و ثقه هستند.

[اشکال این سخن این است که:] ما یک خبر ثقه داریم و یک خبر اهل خیره داریم؛ خبر ثقه در امور حسی است و قول اهل خیره در امور حدسی. [و از طرف دیگر،] یک اعتقاد ثقه داریم و یک اعتقاد اهل خیره که مجموعاً چهارتا می‌شود. خبر ثقه در امور حسی، در سیره‌ی عقلاء حجت است. اگر ثقه‌ای گفت این ماء، طاهر یا نجس است این خبر حجت می‌باشد. خبر اهل خیره [نیز] در حدسیات حجت است، مثلاً مجتهد، اهل خیره است [پس اگر] گفت: نماز جمعه واجب است، این خبر او و فتوای او حجت است.

اما اعتقاد ثقه و [اعتقاد] اهل خیره چطور؟

[مثلاً:] زید، ثقه است [و] خبر نمی‌دهد که این ماء، طاهر است اما اعتقادش این است که طاهر است و من از اعتقاد او خبردار شدم، [آیا] می‌توانم بر [طبق] آن اعتقاد او عمل کنم؟ [خیر]. [اما اینکه] از کجا از اعتقادش مطلع شدم؟ [ممکن است] از سلوک عملی او [به] این [که:] آب را خورد و [من هم] می‌دانم از ماء متنجس اجتناب می‌کند؛ یا خبر داد [ولی] نه از طهارت، بلکه از اعتقاد خبر داد و گفت: اعتقاد من این است که ماء، طاهر است.^۱

^۱ البته تارة می‌گوییم که اعتقاد دارم که زید عادل است و قصدم اخبار از اعتقاد نمی‌باشد بلکه از عدالت زید است این از محل بحث خارج می‌باشد.

در اهل خبره هم این طور است که [گاهی] مجتهد، إخبار به عدم وجوب نماز جمعه نمی دهد، بلکه خودش نمی آید نماز جمعه [و ما از همین رفتار و سلوک وی] می فهمیم که نماز جمعه واجب نمی باشد، یا می گوید که اعتقاد من این است که نماز جمعه واجب نمی باشد.

ما گفتیم که این اعتقادات، حجت نمی باشند و دلیل ما هم فقط سیره [بر این] است که: [فقط] خبر [دادن به نحو شهادت]، حجت است.

خوب [اما تطبیق آنچه گفتیم بر] ما نحن فیه:

نهایتش این است که زید، از کسانی است که اجلاء از او روایت می کنند که در نظر اینها و اعتقاد اینها این است که ابوبکر و عثمان ثقه هستند، اما [کسی از اجلاء]، إخبار به وثاقت نکرده است. مثلاً در مورد [مرحوم] کلینی که روایات سهل بن زیاد را [بسیار] نقل کرده و اعتقادش این است که او ثقه است، اما اعتقاد او به درد ما نمی خورد. به عبارت دیگر: این تحدیث و نقل حدیث، إخبار از وثاقت نمی باشد.

لذا ما از کسانی هستیم که [معتقدیم] در نظر سیره، خبر اهل خبره و ثقه [به وثاقت راوی] حجت است نه اعتقاد او. بله مگر این که این اعتقاد او در [یک] جایی، إخبار عملی باشد؛ [که] اگر [این چنین] بود، باز حجت است؛ اما اگر إخبار عملی نبود، دیگر حجت نمی باشد. مگر اینکه این شخص، از اعتقاد ثقه [یعنی اعتقاد یکی از اجلاء به وثاقت راوی] برای او هم اطمینان به وثاقت [حاصل شود و] بیاید که این هم از [محل] بحث خارج است و [داخل در] بحث حجیت اطمینان است نه اعتقاد شخص ثقه.